

دکتر محمود شفیعی

سخن سعدی

از نظر سبک و دستور زبان

گلستان

(۳)

۵ - حذف رابطه (یا فعل عام) بعد از صفت تفضیلی :

اندیشه کردن که چه گویم (به) از پشیمانی خوردن که چرا گفتم :

دروغی مصلحت آمیز (به) که راستی فتنه انگیز :

نه هر چه بقامت (مہتر) بقیمت (بہتر) !

کوتاه خردمند (به) که نادان بلند :

گفتم این فتنه است خوابش برده (به) :

آنچنان بد زندگانی مرده (به) :

معزولی به نزد خردمندان (بہتر) که مشغولی :

نان خود خوردن و نشستن (به) که کمر شمشیر زرین بخدمت بستن :

۶ - تمام آوردن فعلها (بی حذف) :

بیشتر در مواری است که حذف فعل ولو بقرینه ، خللی در معنی وارد

می کند یا از فصاحت کلام می کاهد !

ملك سروچشمش ببوسید و در کنار گرفت (۱) و هر روز نظر بیش (کرد) (۱)

تا ولیعهد خویش (کرد) (۱) :

برادران (۴) حسد بردند و زهر در طعامش کردند .

آنکه بر دنیا دسترس (ندارد) ، در همه دنیا کس (ندارد) .

شبی خلوتی میسر (شد) و هم در آن شب شحنه را خبر (شد) .

عیش مسلمانان بدیدن او تبه (۲) گشتی و خواندن قرآنش دل مردم

سیه (۲) کردی .

گه (۲) عارض سیمین یکی را تپنجه (۳) زدی و گه (۲) ساق بلورین دیگری

شکنجه کردی .

کارها بصبر (برآید) و مستعجل بسر (درآید) .

اگر شبها همه قدر (بودی) ، شب قدر بيقدر (بودی) .

اندک اندک خیلی (شود) و قطره قطره میلی (گردد) .

گلت از خار (برآمد) و خار از پای (بدرآمد) .

هرجا که گل است ، بخار (است) و با خمر خمار (است) و بر سر گنج

مار (است) و آنجا که در شاهوار است نهنگ مردمخوار (است) .

آن یکی علامه عصر (گشت) و این یکی عزیز مصر (شد) .

محال است : اگر ریگ بیابان در (شود) که چشم گدایان پر (شود) .

۷ - تخفیف فعل برای رعایت سجع و موازنه :

دم (بر نیارم) و قدم بر ندارم مگر ...

دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر (بر نیارد) و دیده یأس از پشت پای

خجالت بر ندارد .

هر که خدای را ، عزوجل ، بیازارد تا دل خلقی بدست (آرد) خداوند

تعالی همان خلق را بر او (گمارد) تا دمار از روزگارش (بر آرد) .

۸ - تخفیف غیر لازم در کلمه

(گوئی می خواهد آهنگ کلام حفظ شود) . نوعی موازنه و سجع !
 دروغ وی پسندیده تر آمد مرا (زین) راست که تو گفتی :

(وزینجا) گفته اند ... (وز شر) دشمنان ...

(وز) بستر نرمش بخواکستر گرمش (نشانده) .

این مرا بر شتری (نشانده) (وز) دست آن دگر (۲) نازیانه خورده ام :
 یکی (ز اصحاب) گفت ... (همچو) نابینایی که ...

گفت ای ملک (چو) گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است ... :

پس (چو بینم که رای شما بر صواب است ...

قاضی (چو) حیلت ما بلید ... قاضی (چو) سخن بدین غایت رسانید :

دانا (چو) طبلهٔ عطار است خاموش .

من اورا بطریق (خامش) گردانم :

نادان را به از (خامش) نیست .

گفت (ار) بکرم معذور داری . نانی و مطالعات فریبی

به روستا رفت تا نمک (آرد) معلوم اشانی

دل خلقی بدست (آرد) .

داد از (پادشه) خواهند .

خون یکی از رعیت ریختن سلامت (پادشه) را :

(وز) جملهٔ آداب ندما . (وز) جملهٔ که بفراق او گفتم :

(گر) بکرم رنجه شوی . (گر) من آن درخت بدانستمی :

(گر) جور شکم نیستی (۳) هیچ مرغ در دام صیاد نیوفتادی (۵) :

خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد (بیهوده) برداشتی .
 (گه) عارض سیمین ... و (گه) ساق بلورین ... (۶).
 همچنین نکو ، و گر و گرچه ، نمی آورد ، نمی آرم ، وز دست ، دگر ،
 وز پای و نظایر اینها .

۹ - تاکید به ادات :

(بشکر) اندرش مزید نعمت . (بر) روی زمین (بر) . (به) مجلس
 او (در) . (به) کشتی (در) . (به) حضرت (۷) کسری (در) . به مجلس
 سلطان (در) . (به) دیار مغرب (اندر) . (به) دیوار باغی (بر) . (به) بالینش
 فراز) . (کس) اینجا در) نیست : هردوان (۸).

۱۰ - حذف « را » مفعولی بقرینه :

پرده ناموس بندگان (را) بگناه ...
 ووظیفه روزی (را) بخطای ...
 گه ساق بلورین دیگری (را) شکنجه کردی :
 ایجاز سخن (را) مصلحت دید :
 بفرمود تا غلام (را) بدریا انداختند .
 یکی از ملوک عرب (را) شنیدم ...
 ... تا طرفی از مال ما (را) دست بدارند .
 طوطی (را) با زاغ در قفس کردند .
 طرفی از خبائث نفس او (را) معلوم کردند .

۱۱ - حذف جمله (یا مسند) بقرینه :

گفت از علم کشتی دقیقه‌ای (۹) مانده بود و همه عمر از من دریغ همی-

داشت : گفت از بهرچنین روزی (دریغ همی داشتم) .

شب چو عقد نماز می بندم (در فکرم که) ،

چه خورد بامداد فرزندم ؟

قحبه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شحنه معزول از مردم آزاری

(چه کند ...) .

موجب درجات این چیست و سبب درکات آن (چیست یا کدام است)

۱۲ - حذف مسند یا فاعل بقرینه :

پادشاهی بکشتن بیگناهی فرمان داد : گفت (بیگناه) ای ملک ... :

ابوهریره رض هرروز بخدمت مصطفی ص آمدی : گفت (مصطفی) یا

اباهریره ... :

دختری بنکاح من در آورد ... مدتی در آمد ... بدخوی و ستیزه روی و

نافرمان بود (دختر) :

دوامیرزاده در مصر بودند ... توانگر بچشم حقارت در فقیه نظر کردی ... :

گفت (فقیه) ای برادر : پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کس تجربه پیش او نیاورد و معالجه از وی درنخواست ، پیش پیغمبر ص

آمد (طیب) و گله کرد .

طوطی بازاغ در قفس کردند و از قبح مشاهده او مجاهده می برد (طوطی) :

وقتی بغرور جوانی بانگ بر مادرم زدم ، دل آزرده بکنجی نشست (مادر) :

و گر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است .

هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند (هنرمند) .

دریغ این بنده با حسن و شمایل که دارد اگر بی ادبی و زبان درازی نکردی

(خوب بودی) .

۱۳ - حذف مسند یا مفعول بقرینه :
چون از نماز برداختند یکی از اصحاب گفت (پیر را) مرا مشکلی هست
اگر اجازت پرسیدن است (۱۰) .

خوی بد در طبیعتی که نشست .
ندهد (خوی بد را) جز بوقت مرگ از دست .
۱۴ - حذف رابطه بی قرینه صریح :

دست تناول آنکه بطعام برند که متعلقان وزیردستان بخورند و فضله (۱۱)
مکارم ایشان به ارامل (۱۲) و پیران واقارب و جیران (۱۳) رسیده (است یا باشد) .

۱۵ - آوردن مصدر بعد از فعل :
کتاب گلستان (توانم) تصنیف (کردن) .

مستمع را بسی منتظر (باید) (بودن) تا تقریر سخن کند .
بر حذر (باید) (بودن) (دوبار) .

ملك (فرمود) استاد را خلعت و نعمت (دادن) .
ملك را در دل (آمد) جمال لیلی (مطالعه کردن) (۴۱) .

ملك (بفرمودش) طلب (کردن) .
(دقالة دارد)

۱ - با حذف ضمیر . ۲ - تخفیف بی ضرورت . ۳ - مخفف طیانچه (طیانچه)

و تبانچه بضرورت جمع با شکنجه . ۴ - نیستی بمعنی نبودن بسبب پیشین .

۵ - ضرورتی نبود که مخفف آن « نیفتادی » را نیاورد . ۶ - عین عبارت جزو

شواهد قسمت « ۶ » آمده است . ۷ - حضرت بمعنی دربار (حضور) ۸ - جمع

هر دو . ۹ - نکته ای دقیق ، ریزه کاری . ۱۰ - امروز در این مورد بجای

« است » ، « باشد » می آوریم . ۱۱ - یعنی فزونی . ۱۲ - یعنی بیوه

زنان و مستحان ۱۳ - یعنی همسایگان . ۱۴ - مطالعه کردن در معنی دیدن .